

آیا واقعاً یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت؟ (بررسی کارکردهای واژگانی، تشبیهی و تصویری زلف در غزلیات صائب تبریزی)

۱- لیلا امیری

۲- محمدحسین کریمی

چکیده

با توجه به مصرع «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت»، صائب واژه «زلف» را به‌عنوان نمونه‌ای برای مضمون‌سازی انتخاب کرده‌است؛ اما آیا این واژه در سخن او، اهمیت و جایگاه والایی داشته‌است؟ این مقاله بر آن است تا کارکردهای واژه زلف را در غزلیات صائب تبریزی با روش تحقیق کیفی، از نوع تحلیلی-توصیفی و شیوه متن‌پژوهی بررسی کند. صائب حدوداً در دو هزار بیت از زلف سخن گفته‌است. در بیشتر موارد واژه‌های سازنده بیت، با وابسته‌ها و ماندگی‌های زلف در همان بیت، مرتبط و در هم تنیده‌است و صائب در ضمن استفاده از مشبّه‌های ابداعی همچون «ره خوابیده»، «رشته گلدسته»، «کوچه‌باغ» و «مصرع برای زلف»، شبکه‌های تصویری زوجی متنوعی از آن در کنار «شانه»، «خط»، «خُسن» و «چانه» آفریده‌است؛ از جمله صفات زلف از نگاه صائب می‌توان به «افتادگی»، «سرگرانی»، «دستگیری»، «دل‌شکنی» و «طراری» آن اشاره کرد. علاوه بر سلیقه شخصی صائب، ذائقه معمول عصر و ضوابط مسلط بر طریقه رایج هندی، در برجستگی کارکردهای واژه زلف در غزلیات شاعر نقش داشته‌است. نتایج نشان می‌دهد صائب این مصراع را با اندیشه و آگاهی سروده و این واژه، از واژه‌های مهم و کلیدی غزلیات اوست.

کلیدواژه‌ها: پیوندهای واژگانی، تصویرسازی، صائب تبریزی، مشبّه‌های ابداعی، مضمون‌آفرینی‌های زلف.

۱- دانش‌آموخته دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز

Email: m.karami@shirazu.ac.ir

۲- استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه شیراز (نویسنده مسئول)

۱- مقدمه

بی‌تردید صائب تبریزی یکی از بزرگ‌ترین مضمون‌آفرینان و نکته‌یابان شعر فارسی است و مضامین دقیق و متنوع شعر او نشان می‌دهد که وی در همه پدیده‌ها و امور هستی با چشم شاعرانه می‌نگریسته‌است و به‌همین دلیل مضامین متنوع، باریک و تازه در شعر او موج می‌زند. این امر باعث شده‌است که صائب مهم‌ترین و بیشترین نقش را در سبک هندی ایفا کند و حتی بعضی سبک هندی را سبک صائب بگویند. برخی منابع، او را قهرمان طرز و سبک هندی دانسته‌اند (انسانی به‌نقل از صائب، ۱۳۷۹: ۳۴؛ احتشامی هونه‌گانی، ۱۳۶۸: ۱۴). میرزا محمدعلی صائب تبریزی، بزرگ‌ترین شاعر غزلسرای قرن یازدهم هجری است. او با انتخاب شیوه شاعری خاص خود، در مسیر کمال سبک هندی تصویرهای بدیع آفرید، مضمون‌های بکر پیدا کرد، تمثیل و حسن تعلیل را به راهی تازه انداخت و شعر را با اخلاق و عرفان و زندگی، پیوندی نو داد (انوری به‌نقل از صائب، ۱۳۸۴: ۲۳). در دیوان او همه‌جا مضمون تازه می‌جوشد و «چشم او در هر چه پیرامون خویش می‌بیند، فکر تازه و مضمون غریب کشف می‌کند» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۲۹۳). او در شعرش، از شیوه نوین خویش گفته‌است و همراه با مضمون‌آفرینی «از معنای بیگانه و نو کردن لفظ، یا به بیانی دیگر از فرم و محتوا سخن به میان می‌آورد» (انسانی به‌نقل از صائب، ۱۳۷۹: ۳۷). بیت زیر را صائب در پاسخ به کسانی سروده که مدعی بودند همه گفتنی‌ها را گفته‌اند و دیگر سخنی برای گفتن باقی نمانده و به‌صورت مثل سایر نیز درآمده‌است.

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت در بند این مباش که مضمون نمانده‌است

(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۹۷۴/۲)

این بیت توجه محققان و پژوهندگان را به‌سوی خود جلب کرده و در تفسیرهای متعدد این بیت آمده‌است: «در وسعت خیال و قدرت مضمون‌یابی حد و مرزی نمی‌شناسد» (انسانی به‌نقل از صائب، ۱۳۷۹: ۳۷)، «معتقد به پایان‌ناپذیری و نامحدودبودن مضمون است» (فتوحی، ۱۳۸۵: ۱۰۵)، «یعنی می‌توان یک موتیو (Motive) کهنه را با دیدهای مختلف به طرزهای تازه‌ای مطرح کرد» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۱۸۲) و «جستجوی مضمون تازه که برای شاعران قدیم همواره مشکل بوده‌است، برای صائب گویی نوعی سرگرمی به‌شمار می‌آمده‌است؛ می‌گوید: «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت» و برای کسی که به تکرار مضامین کهن علاقه‌ای ندارد، این دعوی مسلم است» (زرین‌کوب، ۱۳۷۹: ۲۹۳). در مواردی نیز نویسندگان از این بیت، مضمون یا واژگان و ترکیبات

آن، در نامگذاری کتاب‌های خویش بهره گرفته‌اند؛ از جمله کتاب «یک عمر» که پس از مقدمه‌ای با عنوان شرحی کوتاه بر شناخت صائب، گزیده غزل‌های یکدست مذهبی و عرفانی صائب و استقبال‌های او از حافظ را دربر گرفته‌است (صائب، ۱۳۷۹).

۱-۱- بیان مسأله و سؤالات تحقیق

با توجه به مصرع معروف «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت»، این پژوهش تلاشی است تا با واکاوی غزلیات صائب تبریزی، به این سؤالات پاسخ دهد:

۱- واژه زلف در غزلیات صائب جایگاه خاصی داشته‌است؟ ۲- شاعر تا چه اندازه از این واژه، آن‌چنان که خود او گفته به‌منظور مضمون‌آفرینی بهره گرفته‌است؟ ۳- آیا واژه زلف در شعر صائب از سنخ واژه‌هایی همانند «سرو» و «حباب» است و ظرفیت بالایی در جهت مضمون‌سازی، باریکاندیشی و ظرافت‌های شاعرانه او داشته‌است؟

۱-۲- اهداف و ضرورت تحقیق

با وجود مطالعات بسیار درباره زلف، اما تاکنون در باب این واژه و کارکرد آن در غزلیات صائب تبریزی به‌خصوص در ارتباط با مصرع معروف «یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت»، پژوهش مستقل و جداگانه‌ای صورت نگرفته‌است؛ بنابراین با توجه به اهمیت، تازگی و ابتکاری بودن موضوع، سعی شده‌است کارکرد واژه زلف در ابعاد صفات، پیوندهای واژگانی، مشبّه‌های ابداعی و تصویرسازی در شعر صائب بررسی شود. به‌ویژه که صائب در بیت دیگری در تأکید بر تأمل برانگیزی زلف آورده‌است:

زلف مشکین تو یک عمر تأمل دارد
نتوان سرسری از معنی پیچیده گذشت
(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۸۰۵/۲)

۱-۳- روش تفصیلی تحقیق

در این مقاله سعی شده‌است تا کارکردهای واژه زلف در غزلیات صائب تبریزی در ابعاد پیوندهای واژگانی، مشبّه‌های ابداعی و تصاویر متنوع بررسی شود. روش تحقیق کیفی، از نوع تحلیلی-توصیفی و شیوه متن‌پژوهی است. لازم به ذکر است با توجه به فراوانی اشعار صائب، در دیوان او نزدیک به دو هزار بیت درباره «زلف» آمده‌است؛ بنابراین از دیگر واژه‌های مشابّه همچون «طره» (۲ بار)، «کاکل» (۷۸ بار)، «گیسو» (۳۴ بار) و «جعد» (۲ بار) چشم‌پوشی شده و این مقاله با مرکزیت واژه «زلف» (۱۶۸۱ بار) نگاشته شده‌است.

۴-۱- پیشینه تحقیق

از آغاز شعر فارسی تاکنون شاعران زیادی از زلف یار سخن گفته‌اند، آن را به مشبه‌به‌های متعددی مانند کرده‌اند، از آن در تصویرسازی‌های خویش سود جستند و در مضمون‌آفرینی‌های خود از آن بهره گرفته‌اند. به تبع آن، بررسی‌ها و مطالعاتی نیز در این زمینه صورت گرفته‌است؛ به‌عنوان مثال در کتاب «چشمه خورشید» که به بازخوانی زندگی، اندیشه و سخن حافظ شیرازی پرداخته، آمده‌است که در غزل حافظ «ترکیب‌هایی چون سلسله زلف، شام زلف، چین زلف، کفر زلف، زره زلف و... هر کدام در پیوند با واژه‌های هم‌نشین خود در همان بیت با ترفندی هنری، به‌گزینی شده و به جمع واژگان بیت راه یافته‌اند» (حسن‌لی، ۱۳۸۵: ۱۴۴). در مقاله‌ای با‌عنوان «سیمای معشوق در غزلیات انوری»، زلف و تصاویر آن بیان شده‌است. زلف معشوق، مایه فتنه و آفت و سودا و مرکز درد و اندوه و غم است، با عشق و دیوانگی و کفر تناسب دارد، پرچین‌وشکن است و آویزش و جهان‌سوزی و پرده‌داری از ویژگی‌های دیگر اوست (کرمی و مرادی، ۱۳۸۹: ۱۱۱). پژوهش دیگری کارکرد و پیوند هنری دو واژه زلف و دل را به‌عنوان دو زوج شعری در دیوان حافظ بررسی کرده‌است. «حافظ در ارائه تعابیر خود از زلف، بیشتر شخصیتی قهرمانی و حماسی بدان بخشیده‌است و در برابر دل، شخصیتی منفعل و تأثیرپذیر در برابر آن دارد» (صیادکوه و رحمانیان، ۱۳۹۲: ۸۱). در جستار «زلف گره‌گیر نگار» نیز آمده‌است: «زلف پیمان می‌بندد، طراری می‌کند، دام می‌سازد و جان‌ها را شکار می‌کند... و در عین اینکه ستمگر است، آرام‌بخش دل‌های بی‌قرار نیز است» (عرفانی واحد، ۱۳۸۷: ۱۸۵).

۲- آیا واقعاً یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت؟

زلف به معنی موی جلوی سر است و گاهی آن را با «گیسو» یکی شمرده‌اند. فارسیان زلف را بالضم، بمعنی موی چند که بر صدغ و گرد گوش روید و مخصوص محبوبان است، استعمال کنند و این مجاز از جهت سیاهی است. برای زلف دو خاستگاه قائل شده‌اند؛ یکی عربی که می‌گوید در اصل به ضم اول و فتح لام، لفظ عربی است. جمع زلفه که به معنی پاره شب است و فارسیان عربی‌دان به تصرفات خود، به سکون لام خوانند و مجازاً به مناسبت سیاهی، اطلاق مشبه به مشبه‌به کرده، موی مخصوص قریب گوش را زلف گفتند و گروهی دیگر، اصل آن را فارسی و از واژه «زرفین» به معنی حلقه در دانسته‌اند. آنچه از موی سر که بر بناگوش و جلوی گوش آورده و به طرز مخصوص تعبیه کنند. آنچه از موی بر روی باشد کوتاه، موی دو قسمت بوده و هر قسمتی

را یک زلف می‌خوانده‌اند، هر یک از دو دسته موی که بر دو طرف روی افتد، موی سر که تا محاذات آخر گوش بریده باشد. زلف و چتر نیز آرایشی است که زنان تازه‌عروس از گیسوهای خود بر پیشانی و شقیقه‌های خود نمایند؛ پیراستن موهای پیشین سر به شکل نیم‌دایره بر روی بیش از نیمی از پیشانی (دهخدا، ۱۳۷۷: ذیل زلف). از زلف و توصیفات آن چون پیچش، بی‌قراری، پریشانی، سیاهی و دام زلف، برای وصف زیبایی معشوق بهره می‌جسته‌اند. «گاه از مطلق ماسوی به زلف تعبیر کنند؛ چه هم‌چنان که زلف، پرده و نقاب روی محبوب است، هر یک از کائنات و کثرات، حجاب ذات و نقاب وجه واحد حقیقی است» (فیض کاشانی، ۱۳۵۴: ۱۵). کثرات زلف مانع دیدن جمال جانان گشته و نمی‌گذارد که روی حسن او از پرده زلف آشکار شود؛ بنابراین زلف معشوق را به کثرات و رخ معشوق را به وحدت در مقابل کثرت تعبیر کرده‌اند (زیبایی‌نژاد، ۱۳۸۹: ۱۶۶). تعبیر عرفانی «کثرت» برای «زلف» و به‌ویژه جنبه تقابلی آن با «چهره» در هیأت «وحدت»، در شعر صائب دیده می‌شود:

موج در یکتایی دریا نیندازد خلل چهره وحدت نهان در زیر زلف کثرت است
(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۴/۴۸۸)

۱-۲- صفات و ویژگی‌ها

صائب ویژگی‌هایی برای زلف برگزیده که آن را دل‌انگیز و دل‌ربا کرده‌است. در دوره‌های مختلف معیارهای متنوعی برای زیبایی زلف بوده و هست. اگر بتوان بازتاب معیارهای زیبایی جسمانی را در دوره‌ای خاص، از متون و آثار ادبی آن دوره بیرون کشید، آن‌چنان که از شعر صائب برمی‌آید، در عصر او و در محیط زندگی‌اش، برجسته‌ترین معیارهای زیبایی زلف، سیاهی، پریشانی، بلندی و خوشبویی آن بوده‌است. درخور توجه‌است که صائب با نگرش تازه خود که با ذهن و قریحه سرشار و نکته‌بینی‌ها و ظرافت‌های طریقه هندی همراه شده، نسبت به شاعران پیش از خویش صفات جدیدی را برای زلف گزین کرده‌است. اگر تا پیش از او زلف سیه بود، حال سیه‌دل نیز شده‌است و اگر تا پیش از او زلف پریشان بود، اکنون پریشان‌نواز هم شده‌است. البته نباید نادیده گرفت، صائب در ضمن صفات خوشبویی، گره‌گیری، فتنه‌انگیزی و کافری، صفات کاملاً نوبی همچون آب حیات‌بخش، سرگرانی، طراری و فسونگری را نیز برای زلف برشمرده‌است.

زلف یار از نگاه صائب «سیاه و سیه‌دل» بوده و او همچون پیشینیان، زیبایی زلف یار را در سیاهی آن دانسته‌است. شاعر برای اغراق بیشتر در سیاهی زلف، گفته‌است اگر شام غریبان نه

یک شام معمولی!- تنها نسخه و رونوشتی از زلف تو و سیاهی آن - نه خود زلفت!- را داشته‌باشد، از شدت سیاهی آن، همه صاحب‌دلان از وطن‌های خویش آواره می‌شوند:

اگر شام غریبان نسخه از زلف تو بردارد همه صاحب‌دلان آواره خواهند از وطن‌ها شد
(همان: ۱۴۸۸/۳)

در شعر صائب زلف سرکش معشوق با بریدن، سیه‌دل‌تر می‌شود و همچون ماری که زخمی می‌شود، زهر بیشتری می‌ریزد و خطرناک‌تر می‌شود:

بریدن کرد زلف سرکش او را سیه‌دل‌تر که چون شد مار زخمی زهر ازو بسیار می‌ریزد
(همان: ۱۴۸۴/۳)

علاوه‌بر سیاهی و سیه‌دلی، زلف یار در غزل صائب به «پیشانی»، «پیشانی‌آوری» و «پیشانی‌نوازی» هم وصف شده‌است. کلیشه پیشانی زلف که در ادب فارسی اعم از نظم و نثر، بارها تکرار شده‌است، در شعر صائب نیز در ضمن خلاقیتش دیده می‌شود. او در یک تشبیه وهمی، زلف پیشانی را به پر و بال پریزاد مانند کرده و بر غرابت سخن خود افزوده‌است. پیشانی دل، خاطر و عالم، از پیشانی زلف یار نشأت می‌گیرد. در بیت دیگری با طنز و تهکم نهفته در آن، صائب بین زلف معشوق و پیشانی و آشفتگی، نه تنها تشابه بلکه تساوی دیده‌است:

از پر و بال پریزاد خوش آینده‌ترست جلوه زلف پریشان به بر و دوش تو را
(همان: ۲۴۴/۲)

سر زلف تو نباشد، سر زلفی دیگر از برای دل ما قحط پیشانی نیست
(همان: ۷۹۹/۲)

از نظر صائب، زلف یار افزون‌بر پیشانی، متناسب با آشفتگی و آفشانی خود، پریشان‌کننده و پریشانی‌آور نیز بوده‌است. اگرچه چشم پریشان عاشق از بی‌خوابی پریشان شده‌است؛ اما زلف پریشان یار، این پریشانی را دوچندان کرده و حتی زلف یار، نسخه خواب پریشان است:

صائب آن زلف پریشان‌سیر را نظاره کن باعث خواب پریشان از من مجنون مپرس
(همان: ۲۳۳۷/۵)

در ضمن پریشانی و پریشان‌کنندگی، صائب در دیدگاه متفاوت خود، زلف را پریشان‌نواز دیده و مهربانی و پریشان‌نوازی زلف معشوق، حتی طبیعت و عناصر آن را نیز تحت تأثیر قرار داده‌است:

در روزگار زلف پریشان‌نواز او سبزان باغ شانه به کاکل نمی‌زنند
(همان: ۲۰۲۹/۴)

زلف معشوق از دیدگاه زیبایی‌شناسی و در پیوند با معیارهای زیبایی عصر صائب، در اشعار او به «بلندی» و «درازی» وصف شده‌است. زلفی که از بلندی تا کمر آویخته شده، از فرط بلندی در پا افکنده شده، به پابوس رسیده، بر روی زمین ساییده شده‌است و با گره‌زدن هم کوتاه نمی‌شود. درازی زلف در عرفان، استعاره‌ایست از «عالم کثرات و تعینات» (شبستری، ۱۳۷۶: ۴۸۶).

به مژگان قدسیان را رخنه‌ها افکند در ایمان
 ز دل روی زمین شد پاک از زلف زمین‌سایش
 (صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۲۳۹۴/۵)

زلف و مواد خوشبوکننده در شعر صائب پیوندی ناگسستنی داشته‌اند و زلف یار خوشبو، مشک‌بار و مشک‌ساز بوده‌است. از دیدگاه عرفانی «بو دادن زلف، کنایه از ظهور دو صفت جلالی و جمالی است» (شبستری، ۱۳۷۶: ۲۹۹). در شعر صائب هر جا معطری و خوشبویی زلف معشوق مدنظر بوده، توصیف‌هایی آن وصف را پرورده‌اند؛ مانند «عبیربو» در بیت زیر:

غم‌سازی عشق اضطراب است
 چون زلف عبیر بو نباشد
 (صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۲۱۸۵/۴)

از صفات متفاوت دیگری که صائب برای زلف برشمرده، آب حیات‌بخشی آن است. او زلف یار را پدیده‌ای دانسته‌است که در ضمن سیاهیِ ظلمات خویش، آب زندگی دارد. زلفی که با شانه‌کشیدن در آن، آب حیات به دست شانه می‌ریزد:

دامن دولت جاوید به دست آورده‌است
 هر که در سلسله زلف رسای تو بود
 (همان: ۲۱۸۵/۴)

زلف یار افزون‌بر اینکه همگان را مفتون و شیفته خود می‌سازد، فتنه‌انگیز و بلاآفرین نیز بوده‌است. همه فتنه‌های روزگار زیر علم زلف معشوق است و اگر باد بر آن زلف سیاه بوزد، شور و غوغایی در عالم می‌افکند و آن‌چنان که گفته‌اند: «آبستان لیلی را هر لحظه، نوبه‌نو بلایی زاییده» (زیدری نسوی، ۱۳۸۹: ۲)، صائب گفته‌است: «هنوز از شب زلف تو فتنه می‌زاید» و «فتنه روی زمین، زلف تو را در زیر سر» و گویی همه بلاهای سیاه را جمع کرده‌اند و آن زلف را آفریده‌اند:

هر فتنه که امروز ازو نام توان برد
 زیر علم زلف شکن‌برشکن اوست
 (صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۱۰۵۵/۲)

زلف یار علاوه‌بر فتنه‌انگیزی و بلاآفرینی، کافر و کفرانگیز هم بوده‌است. «کفر و حجاب و اشکال و شبهت و هر چیزی که مراد را بپوشاند و محبوب کند» (ابوالحسن باخرزی، ۱۳۵۸: ۲۴۶) و چون زلف دربردارنده و مخفی‌کننده روی است، آن را کافر گفته‌اند.

به دور زلف تو کفر آن چنان رواج گرفت
 که طاق نسیان امروز طاق محراب است
 (صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۸۲۰/۲)

زلف یار صائب، «فتاده»، «گردنکش» و «ظالم» بوده است. زلفی که در یک بیان تناقض آمیز با وجود فتادگی ظاهری، در واقع گردنکش است:

ای زلف یار، این همه گردنکشی چرا؟
 آخر تو هم فتاده و ما هم فتاده ایم
 (همان: ۲۸۳۲/۵)

از دیگر صفات زلف در شعر صائب می‌توان به سرگرانی، گره‌گیری، خم اندر خمی، شکستگی، دستگیری، امیدبخشی، دلاویزی، دل‌ستانی، دل‌سازی، دل‌شکنی، سرکشی، شیرگیری، بی‌پروایی، درازدستی، غارتگری، فسونگری، طراری، شکارگری، سلیمانی و اقتدار آن اشاره کرد.

۲-۲- تناسبات واژگانی و پیوندهای هنری

واژهٔ زلف به‌عنوان عنصری که در زیبایی معشوق در ادب فارسی نقش غیرقابل‌انکاری داشته، با توانش واژگانی و بار معنایی گستردهٔ خود بارها در شعر صائب نمایان شده است. صائب از توانایی‌های زبان فارسی و ظرفیت‌های واژگانی این زبان آگاهی داشته و «با هنرمندی ویژه خود در یک بیت، دست همهٔ واژه‌ها را در گردن هم انداخته، پای آن‌ها را در هم پیچیده و آن‌ها را در هم صدایی هنری خاصی، به حمایت از یکدیگر واداشته است» (حسن‌لی، ۱۳۸۳: ۱۱۷). ذهن فعال و جستجوگر صائب با فراخواندن هر واژه یا اصطلاحی، سلسله‌ای از واژگان و تعبیر دیگر را به دنبال خود کشانده که در جهات مختلف با آن، تناسبات و پیوندهای واژگانی داشته‌اند؛ تناسباتی که به شیوه‌ای هنری، به تراکم معانی و رستاخیز کلام انجامیده‌اند. او در شیوهٔ واژه‌گزینی خویش، از ظرفیت‌های چیدمان واژه‌ها در زنجیرهٔ سخن بهره گرفته است و اجزای ابیاتش، ارتباط‌های آشکار و پنهانی داشته‌اند؛ به‌عنوان نمونه در این بیت با توانمندی اعجاز‌آور خویش در فراخوانی واژه‌های متناسب برای زلف موفق بوده است:

رزق موری چو من از خوشهٔ آن زلف برسد
 یک جو انصاف در آن چهرهٔ گندم‌گون نیست
 (صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۷۹۳/۲)

شاعر «زلف» را به «خوشه» مانند کرده است و در پیوند با این همانندی، واژه‌های دیگر همچون «رزق‌مور»، «جو» و «گندم‌گون» به‌خوبی گزینش شده‌اند تا با واژهٔ «خوشه» ارتباط

تنگاتنگی داشته باشند. در بیت زیر نیز صائب در پیوند با واژگان «سبحه»، «دین» و «زَنّار»، برای زلف تعبیر «کافر» را به کار برده است:

اهل دین را می برد از راه، زلف کافرت در بغل چون رشته گیرد سبحه زَنّار تو را
(همان: ۱۴/۱)

در این بیت نیز متناسب با «حلقه زلف»، شاعر از واژه‌های «نقطه» و «پرگار» بهره گرفته است. «زلف» به «حلقه» و «دل» به «نقطه» مانند شده است و «پرگار» با دو واژه پیشین هماهنگی دارد: بی سرانجام تر از نقطه بی پرگارست تا دل از حلقه زلف تو جدا افتاده است
(همان: ۷۵۸/۲)

۳-۲- مشبّه‌های ابداعی

صائب از تخیل سرشار و ذوق باریک‌بین خود به منظور خلق مشبّه‌های ابداعی برای زلف سود جسته و همچون دیگر شاعران با نیروی خیال خویش، در مفاهیم هستی تصرف کرده است. پیش از صائب، زلف در شعر فارسی بارها به «سنبل» تشبیه شده بود، او نیز همین مشبّه‌به تکراری را به کار برده؛ اما با تفضیل و اضممار، تشبیه خویش را از کلیشه و ابتدال دور کرده است:

نسیم زلف که یا رب گذشت ازین گلشن؟ که پیچ و تاب طراوت ز زلف سنبل ریخت
(همان: ۸۱۴/۲)

صائب علاوه بر استفاده از مشبّه‌های تکراری برای زلف که البته با خلاقیت و نوآوری او توأم شده اند، در اشعارش بارها برای «زلف»، مشبّه‌های ابداعی نیز به کار برده است. او با استفاده از مشبّه‌های بی‌پیشینه در خلق همانندی‌های غریب برای زلف موفق بوده است. از آنجا که ناشناخته و دیرپاب بودن وجه‌شبهه در این گونه از تشبیهات «ذهن سخن‌دوست را به درنگ و تلاش برمی‌انگیزد و آن را با سخن درمی‌آمیزد و بدین گونه او را در آفرینش هنری، با سخنور انباز می‌گرداند، ارزش زیباشناختی بسیار می‌تواند داشت» (کزازی، ۱۳۷۵: ۶۲).

صائب به منظور ایجاد معنی بیگانه از مشبّه‌های نو، بکر و دور از ذهن برای زلف بهره گرفته و محدوده تشبیهات سنتی را در هم شکسته است. او از مشبّه‌های پیشینیان فراتر رفته و عناصری متمایز، دیگرگونه و گریزان از ابتدال را به عنوان مشبّه‌به زلف برگزیده است. یکی از این تشبیهات بدیع، ماندگی «زلف» به «کوچه‌باغ» - آن هم در ساختار ناب تشبیه بلیغ اضافی «کوچه‌باغ زلف» - است. به اعتقاد احتشامی هونه‌گانی، صائب به دلیل پویایی ذهن، تازه‌جویی و

نوگرایی، «کوچه باغ زلف» را همگون پدیده‌های طبیعی اصفهان ساخته است (احتشامی هونه گانی، ۱۳۶۸: ۳۲).

شد نمایان زخمم از سیر خیابان بهشت
دل به سیر کوچه باغ زلف یارم می کشد
(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۱۲۰۳/۳)

در تشبیه ابداعی دیگری، «زلف» به «ره خوابیده» مانند شده است. ره خوابیده، راهی بسیار طولانی است که گاه کوتاه به نظر می‌رسد. این همانندی، وجه شبه دراز و طولانی بودن، توهم آمیزی و قابل دسترس نبودن دو سوی تشبیه را در خود پنهان دارد:

در به دست آوردن زلفش مرا تقصیر نیست
این ره خوابیده، کوتاه می‌کند شبگیر را
(همان: ۳۶/۱)

صائب در یک تشبیه غریب، «زلف» را به «رشته گلدسته» تشبیه کرده است. او در این همانندی «غنچه لب» و «گل رخ» را به هم پیوند داده و با تناسب‌های واژگان «زلف»، «عارض»، «لب» و «رخ»، بین اجزای کلام پیوندی هنری برقرار کرده است. عنصر مشترک دو سوی این تشبیه، شباهت شکل ظاهری و قرینگی آن‌هاست:

زلف گرد عارض او رشته گلدسته است
کز لب و رخ، غنچه و گل را به هم پیوسته است
(همان: ۵۵۷/۲)

در تشبیه دیگری «نیم زلف» و نه خود زلف - که در سنت کهن ایرانی، قسمتی از موی سر را در کنار چارقند (روسری) بیرون می‌گذاشتند - به «چنگال شهباز» مانند شده است. نیم زلفی که از چنگال شهباز مؤثرتر است:

نیم زلفی که شده است از بر روی تو عیان
سینه پردازتر از چنگل شهباز شده است
(همان: ۷۶۴/۲)

صائب در تشبیه نابی، «حلقه زلف» را به «طوق» مانند کرده است. شباهت شکل ظاهری دو رکن تشبیه، این ماندگی را در ذهن شاعر تداعی کرده است. کثرت و فراوانی حلقه‌های زلف پریشان معشوق به طوق‌هایی می‌ماند که بر گردن زمینیان آویخته شده، همه را اسیر کرده و جالب‌تر اینکه حتی یک حلقه از زلف او کم نشده است:

در همه روی زمین یک گردن بی طوق نیست
حلقه‌ای هر چند از آن زلف پریشان کم نشد
(همان: ۱۱۹۳/۳)

صائب دو زلف یار را همچون دو مصرع بیت دیده و از سویی پیوستگی دو زلف و انسجام معنایی دو مصرع و از سوی دیگر، قرینگی و برابری آن‌ها (زلف و مصرع) را به تصویر کشیده است. مصرع زلفی که از نظر ارزش و بلندی، با یک دیوان شعر برابری کرده است. این تشبیه بعید می‌تواند بیانگر اهمیت مصرع در سبک هندی و شعر صائب باشد. طرز هندی بر بنیاد مصراع‌گرایی است، «مصراع دوم بیت هندی بسیار حائز اهمیت است؛ زیرا در مصراع اول حرفی ساده مطرح می‌شود و شاعر باید همه هنر خود را به کار ببرد، تا با مصراع دوم، بیت را به اوج و هیجان لازم برساند. این است که شاعران سبک هندی مکرراً از اهمیت مصراع سخن رانده‌اند» (شمیسا، ۱۳۸۰: ۱۸۶-۱۸۵).

زلف معنبر تو به صد جان برابرست این مصرع بلند به دیوان برابرست
(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۹۲۹)

جدول ۱. مشابه‌های زلف در غزلیات صائب تبریزی (بر مبنای نوع مشابه‌به)

حیوانات	مار
پرنندگان	چنگال شهباز و طوق قمری.
گیاهان و درختان	ریحان بهشت، سنبل و خوشه.
اشیاء و ابزار	رشته گلدسته، پرده زنار، نردبان، فلاخن، شست ماهیگیری، غلم، دام، زنجیر، چوگان، سلسله و کمند.
مکان	کوچه باغ، کوچه، ره خوابیده، هندستان، یوسفستان، شبستان، حریم، حرم، ظلمات، آشیان.
زمان	شام، شب، شب یلدا.
ابداعی	مصراع، فراش، پریخانه چینی، گلدسته، طومار، شیرازه، موج، دزد.
مفاهیم انتزاعی	عمر ابد، آب حیات، کفر.

۴-۲- شبکه‌های تصویر و موتیوها

«شبکه تصویر» یا «موتیو» یکی از ویژگی‌های سبک هندی است. موتیو یعنی آنچه مرکز تصویر و شبکه تداعی در شعر باشد. در شعر سبک هندی علاوه بر گسترش حوزه تداعی و شبکه تصویرها در پیرامون موتیوهای رایج در بین شاعران دوره‌های قبل، کوشش برای وارد کردن موتیوهای جدید هم فراوان به چشم می‌خورد (شفیعی کدکنی، ۱۳۸۷: ۷۱-۷۰). صائب نیز به مدد تخیل هنری خویش، بخشی از هنرمندی‌اش را در حوزه آفرینش تصاویر بدیع به کار گرفته است. او در زمینه

تصویرآفرینی، شیوه‌ای دیگر دارد و «عاطفهٔ خود را با تصویر یا تصویرهایی درآمیخته و از مجموع آن‌ها صحنهٔ درهمی ایجاد کرده‌است» (انوری به نقل از صائب، ۱۳۸۴: ۲۴). در شعر صائب واژه‌ها با روابط پیچیده و مکرر خود، خوشه‌های تصویری متعدد و متنوعی ساخته‌اند. واژهٔ «زلف» در کنار واژه‌های «دل»، «شانه»، «خال»، «خط» و «حُسن» به عنوان زوج‌های تصویری در سروده‌های شاعر به چشم می‌خورد. زلف در شعر او نیز مطابق با سنت شعر فارسی، موطن و اقامتگاهِ دل است؛ اما شاعر در طرز تازهٔ هندی و با خلاقیت پایان‌ناپذیر خویش، این مضمون را با نوآوری همراه ساخته‌است؛ به عنوان نمونه در یک تصویر ناب، وطن‌گزیدن دل را در زلف، به اقامت مسلمانی در قید فرنگ همانند کرده‌است:

حال دل در حلقهٔ آن زلف می‌داند که چیست هر مسلمانی که در قید فرنگ افتاده‌است
(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۱۱۲۶/۲)

در تصویر دیگری اقامت‌گزیدن دل در زلف را به ماندگاری فیل در هندوستان مانند کرده‌است. گویی همچنان که وطن اصلی فیل در هندوستان است، وطن اصلی دل نیز زلف یار بوده‌است و با اشاره به مثل مشهور «فیل کسی یاد هندوستان کردن، تردید و شک را کنار گذاشته‌است و آن را قطعی‌تر ساخته که موطن اصلی دل، زلف بوده‌است. پیش از صائب، شاعران دل را همچون فیل - آن‌هم در هندوستان - ندیده بودند. غرابت این همانندی بر تازگی هرچه بیشتر تصویر افزوده‌است:

دل ز یاد زلف زد بر کوچهٔ دیوانگی مست گردد فیل چون هندوستان بیند به خواب
(همان: ۴۳۵/۱)

در تصویر دیگری بی‌اعتنایی و آسودگی موج نسبت به حباب، موتیو دل و زلف را در ذهن شاعر تداعی کرده‌است. هم‌چنان که موج با حباب در می‌آمیزد و آن را نیست و نابود می‌کند، زلف هم بی‌پروا، دل‌ها را فانی و نابود می‌کند:

موج بی‌پروا ز تعمیر حباب آسوده‌است کی غم دل‌های ما آن زلف پرخم می‌خورد؟
(همان: ۱۱۸۰/۳)

افزون بر زلف و دل، صائب موتیو زلف و شانه را نیز به کار برده‌است. با اینکه زلف و شانه، پیوندی کهن دارند؛ اما در شعر او پیوندهای تازه‌ای یافته‌اند؛ همچون این بیت:

خواهد فتاد دامن زلفش به دست ما این فال را ز شانهٔ شمشاد دیده‌ایم
(همان: ۲۸۳۹/۵)

در بیت زیر نیز شانهٔ صندل در زلف یار راه یافته‌است. شاعر در این تصویر علاوه‌بر ارتباط زلف و شانه، به از جنس صندل بودن شانه نیز اشاره کرده‌است؛ زیرا در طب قدیم، صندل را در درمان سردرد مفید می‌دانسته‌اند. او واژهٔ «درد سر» را در پیوند با «صندل» آورده‌است:

دردسر بسیار دارد پاس دل‌ها داشتن شانهٔ آن زلف را زنه‌ار از صندل کنید
(همان: ۱۳۶۱/۳)

علاوه‌بر تصویرسازی زلف با دل و شانه، صائب تصویر زلف با خال را هم استفاده کرده‌است. اگرچه او در برتری یکی از این دو بر دیگری، نظر لغزانی داشته‌است؛ یعنی گاهی خال بر زلف برتری یافته و خال مشکین یار، دل‌اویزی بیشتری نسبت به زلف دارد:

خال رخسار تو از زلف دل‌اویز ترست نقطه‌ای نیست درین صفحه که بی‌جا باشد
(همان: ۱۶۶۰/۴)

گاه نیز زلف نسبت به خال، فریبندگی بیشتری داشته‌است. به اعتقاد او هم‌چنان که دام از دانه دل‌چسب‌تر است، شکن زلف از خال فریبنده‌تر است:

شکن زلف تو از خال فریبنده‌ترست گره دام تو دل‌چسب‌تر از دانه بود
(همان: ۱۷۲۴/۴)

البته در موردی «دانهٔ خال» و «دام زلف» یکسانند و مجموعهٔ آن‌ها مهره‌های مارآمیزی هستند که دل از آن‌ها گشایشی نمی‌یابد و گویی شاعر از بیم یک بلا به بلایی دیگر پناه برده‌است:

به زلف و خال نکویان نظر سیاه مکن چه دل گشاید ازین مهره‌های مارآمیز
(همان: ۲۳۲۱/۵)

صائب در یک گزارهٔ تصویری بی‌سابقه نسبت به متقدمان، «زلف» و «خال» را به ترتیب به «دایرهٔ حیرت» و «مرکز سرگشتگی» مانند کرده‌است. در برابر کثرت زلف، «خال» در اصطلاح صوفیان اشاره به نقطهٔ وحدت است (سجادی، ۱۳۸۶: ۴۴۴). توهم‌آمیزی خال و حیرت‌انگیزی زلف بر نوآورانه بودن وجوه شباهت در اجزای این تصویر افزوده‌اند:

دایرهٔ حیرت است حلقهٔ زلفش مرکز سرگشتگی است خال سیاهش
(صائب تبریزی، ۱۳۶۷: ۲۴۵۶/۵)

تصویر زوجی زلف و خط نیز به‌عنوان دو عنصر مؤثر در زیبایی معشوق در شعر صائب دیده

می‌شوند. زلف و خطی که هر کدام جایگاه ویژه‌ای دارند و به جای خود نکو و دام ارباب‌نظرند. در تصویر ابداعی اما ساده و بی‌آلایش زیر «زلف»، «آب» است و «خط ریحانی»، «خاک تیمم»:
 آب چون نبود تیمم می‌توان کردن به خاک
 نیست گر زلف پریشان، خط ریحانی کجاست؟
 (همان: ۴۷۹/۵)

بسیار واضح است که شاعر در این تصویر مطابق احکام شرعی، «زلف» را بر «خط ریحانی» و «آب» را بر «خاک تیمم» رجحان نهاده است. شاعر دو عنصر از حوزه مذهب عاریه گرفته و آن‌ها را با زیبایی‌های معشوق در آمیخته است و با هنجارگریزی و ناآشنایی موجود در این تصویر که با مشکل‌پسندی طریقه هندی توأم شده، تازگی و طراوت تصویر را مضاعف کرده است. در تصویر زیر هم چانه همچون گویی است که از قدرت زلف مانند چوگان، در محل استقرار خود در پیچ و تاب و اضطراب است و جرأت حرکت ندارد:

دارد از تمکین پا بر جای خود در پیچ و تاب
 گوی سیمین ذقن زلف چو چوگان ترا
 (همان: ۱۷/۱)

این تصاویر جفتی تنها ه زلف با دل، شانه، خال، خط و چانه نیست؛ بلکه صائب از زلف در کنار عناصر دیگری چون روی، مژگان، دهان، کمر، حُسن، نسیم، گوشواره و نگاه، تصاویر متعددی آفریده است؛ تصویرهایی که با پیچیدگی، غیرمتداول بودن و ظرافت و نازک‌خیالی شاعر، در جستجوی معنی بیگانه هستند و مطابق با شاخصه‌های سبک هندی آفریده شده‌اند.

جدول ۲. تصاویر زوجی زلف در غزلیات صائب تبریزی

تصاویر زوجی	مشبه و مشبه‌به در هیئت عناصر تقابلی (عناصر کاربردی دو سوی تصویر)
زلف و دل	طفل و مهد، موج و حباب، قید فرنگ و مسلمان، هندوستان و فیل، سیمرغ و کبوتر، مار و مهره، روز سیه و خضر، محشر و طفل، کوچه بن‌بست و مرغ بی‌پر و بال، رشته و طایر آموخته، شبستان و چراغ، شب یلدا و خسته‌روان، ظلمات و خضر، ششدر و مهره، رشته و مهره سیحه، فلاخن و گوهر، شهباز و طعمه، سلسله‌جنبان و دیوانه، شب تار و دزد، غلم و سپاه، دام و شکار، آشیان و مرغ، چوگان و گوی، شب و گوهر شب‌تاب، شب و شمع و شب تاریک و آتش.
زلف و خال	دایره حیرت و مرکز سرگشتگی، عسس و دزد، شهباز و دانه، شب و ستاره، مار و مهره، دام و دانه و رشته و دانه.
زلف و خط	آب و تیمم، سلیمان و غبار، لشکر موران، سیاهی و چشمه حیوان، پروانه و شمع صبحدم، مار و مور، صیاد و دام.
زلف و روی	ابر و خورشید قیامت، شب قدر و صبح عید، سنبل و گل، سیاهی لشکر و خورشید، ظلمت و

نور، حلقه و چراغ، کفر و نور و شام و صبح.	
پریشان و مالدار، چتر و طاوس، سایه و آفتاب.	زلف و حسن
مصراع برجسته و غزل، دم مسیح و لب خضر.	زلف و کمر
هاروت و چاه بابل، ترخان خدایی و سیب، چوگان و گوی.	زلف و چانه

۳- نتیجه گیری

نتایج نشان می‌دهد، واژه «زلف» همچون «سرو» و «حباب» از واژگان کلیدی و تعیین کننده در غزلیات صائب تبریزی است. در اغلب موارد واژه زلف در یک بیت با دیگر واژگان همان بیت ارتباط تنگاتنگ لفظی و معنایی داشته است؛ به عنوان نمونه، صائب زلف را به امری تشبیه کرده و با هنرمندی تمام، واژه‌هایی متناسب با آن مشبّه را در بیت ذکر کرده و توانسته است با پیوند هنری اجزای بیت، نوعی تناسبات واژگانی ایجاد کند. این مسأله بیانگر آگاهی عمیق شاعر از ظرفیت‌های زبان فارسی و گنجینه غنی و سرشار ذهن اوست. صائب در تشبیهاتی بعید که با ابداع و نوآوری او همراه شده‌اند، مشبّه زلف را در کنار مشبّه‌به‌هایی ابداعی و ناآشنا همچون «چنگال شهباز»، «طوق قمری»، «مصراع»، «کوچه باغ»، «فراش»، «پریخانه چینی» و «رشته گلدسته» قرار داده است که رنگی از تکرار و ابتدال ندارند. علاوه بر این، صائب در تصویرسازی‌های نابی با قرار دادن «زلف» در کنار «چانه»، «کمر»، «شانه» و «خط»، تصاویری زوجی آفریده است. به ویژه که این تصاویر با عناصری بی سابقه و مبتکرانه در هیأت عناصر تقابلی رخ نموده‌اند؛ به عنوان نمونه، او در تصویری، «زلف و کمر» را «مصراع برجسته و غزل» دیده است. یافته‌ها بیانگر این است که علاوه بر سلیقه شخصی صائب، ذائقه معمول عصر، ضوابط مسلط بر طریقه رایج هندی، قالب غزل و موضوع عشق و عرفان هم در برجستگی کارکردهای واژه زلف در غزلیات شاعر نقش داشته‌اند. در پایان باید گفت، با اینکه ممکن است صائب زمانی که این بیت را می‌سروده، صرفاً ادعایی شاعرانه را مطرح می‌کرده است؛ اما نهایتاً با آفرینش مضامین متنوع و گسترده، اثبات کرده است که با ذوق و استعداد سرشار، واقعاً فقط یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت.

۴- منابع

۱. ابوالحسن باخرزی، اوراد الاحباب و فصوص الآداب، به کوشش ایرج افشار، تهران: فرهنگ ایران زمین، ۱۳۵۸.
۲. احتشامی هونه گانی، خسرو، در کوچه باغ زلف، تهران: کتابسرا، ۱۳۶۸.

۳. حسن‌لی، کاووس، چشمه خورشید: بازخوانی زندگی، اندیشه و سخن حافظ شیرازی، شیراز: نوید، ۱۳۸۵.
۴. _____، زلف تابدار حافظ (به‌گزینی‌های حافظ در پیوند با زلف)، مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تربیت معلم، سال ۱۲، شماره ۴۶-۴۵، صص ۱۳۶-۱۱۴، ۱۳۸۳.
۵. دهخدا، علی‌اکبر، لغت‌نامه، تهران: دانشگاه تهران با همکاری نشر روزنه، ۱۳۷۷.
۶. زرین‌کوب، عبدالحسین، با کاروان حله: مجموعه نقد ادبی، تهران: علمی، ۱۳۷۹.
۷. زیبایی‌نژاد، مریم، مقایسه تطبیقی اصطلاح زلف در اصطلاح‌نامه‌های عرفانی، فصلنامه تخصصی ادیان و عرفان، سال هفتم، شماره ۲۵، صص ۱۷۹-۱۵۵، ۱۳۸۹.
۸. زیدری‌نسوی، نفثه‌المصدر، تصحیح و توضیح امیرحسن یزدگردی، تهران: توس، ۱۳۸۹.
۹. سجادی، سیدجعفر، فرهنگ لغات، تعبیرات و اصطلاحات عرفانی، تهران: طهوری، ۱۳۸۶.
۱۰. شبستری، محمود، گلشن راز، به اهتمام صمد موحد، تهران: طهوری، ۱۳۷۶.
۱۱. شفیع‌کدکنی، محمدرضا، شاعر آینه‌ها (بررسی سبک هندی و شعر بیدل)، تهران: آگاه، ۱۳۸۷.
۱۲. شمیسا، سیروس، سیر غزل در شعر فارسی: از آغاز تا امروز، تهران: فردوس، ۱۳۸۰.
۱۳. صائب تبریزی، گزیده اشعار صائب تبریزی، انتخاب و شرح جعفر شعار، زین‌العابدین مؤتمن، مقدمه حسن انوری، تهران: پردیس، ۱۳۸۴.
۱۴. _____، دیوان صائب تبریزی، به کوشش محمد قهرمان، چاپ اول، دوره شش جلدی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۶۷.
۱۵. _____، یک عمر (گزیده غزل‌های یک‌دست صائب و استقبال‌های صائب از حافظ)، به کوشش و گزینش علی انسانی، تهران: سنایی، ۱۳۷۹.
۱۶. صیادکوه، اکبر؛ رحمانیان، علی، پیوند زلف و دل و کارکردهای هنری آن در دیوان حافظ، مجله شعرپژوهی (بوستان ادب)، سال ۵، شماره ۲، پیاپی ۱۶، صص ۸۲-۶۱، ۱۳۹۲.
۱۷. عرفانی واحد، فاطمه، زلف گره‌گیر نگار، فصلنامه تخصصی ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی مشهد، صص ۱۹۹-۱۸۳، پاییز ۱۳۸۷.
۱۸. فتوحی، محمود، نقد ادبی در سبک هندی، تهران: سخن، ۱۳۸۵.
۱۹. فیض کاشانی، ملا محسن، رساله مشواق (در بیان بعضی از اصطلاحات اهل عرفان)، با تصحیح و مقابله حامد ربانی، تهران: کتابخانه علمیه حامدی، ۱۳۵۴.
۲۰. کرمی، محمدحسین؛ مرادی، محمد، بررسی سیمای معشوق در غزلیات انوری، پژوهشنامه ادب غنایی، دانشگاه سیستان و بلوچستان، سال هشتم، شماره پانزدهم، صص ۹۹-۱۱۸، ۱۳۸۹.
۲۱. کزازی، میرجلال‌الدین، زیباشناسی سخن پارسی (۱) بیان، چاپ پنجم، تهران: کتاب ماد (وابسته به مرکز نشر)، ۱۳۷۵.